

## نقد رویکردهای تفکیک آداب از اخلاق (ارائه رویکرد جدید)

اصغر هادی\*

### چکیده

اخلاق‌پژوهان در برابر این پرسش که «چگونه آداب را از اخلاق تفکیک کنیم؟» پاسخ‌های گوناگونی به دست داده‌اند، اما هیچ‌یک برای استفاده در تمام مکاتب و رویکردهای اخلاقی جامعیت لازم را ندارند. در مقاله پیشرو تلاش شده است ضمن نقد پاسخ‌های پیشین، معیاری جدید در تفکیک آداب از اخلاق عرضه گردد تا در تمام مکاتب و رویکردها کارگشا باشد. پس از ذکر مقدمه، نخست با بیان معنای لغوی «آداب» و «اخلاق» و تعریف و اصطلاحات آن، به امکان تفکیک آداب از اخلاق و سپس به تفکیک‌هایی پرداخته‌ایم که صاحب‌نظران میان این دو قائل شده‌اند. در پایان نیز معیاری جدید به دست داده‌ایم که در تمام مکاتب و رویکردهای اخلاقی از جمله رویکرد اخلاق قرآنی و روایی (مأثور) قابل استناد باشد.

### واژگان کلیدی

آداب، اخلاق، ادب، خلق، عادات، رسوم و عرف.

\*. دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر گروه اخلاق دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان.

emammontazar@yahoo.com

تاریخ تأیید: 89/12/18

تاریخ دریافت: 89/6/15

### طرح مسئله

آداب و اخلاق کم‌وبیش شناخته شده‌اند، ولی با این وصف، گاه در مفهوم و مصداق این دو خلط می‌شود. از این رو، برای تفکیک آداب از اخلاق در مفهوم و مصداق نیازمند آنیم تا ممیزه‌هایی را بشناسیم. عدم تفکیک دقیق آداب از اخلاق موجب شده است به اشتباه احکام هر یک بر دیگری بار شود و نتایج نملطوبی در پی آورد؛ چنان‌که برخی با استناد به نسبی بودن برخی آداب، به نسبییت اخلاق قائل شده‌اند و اشتباه در مصداق نیز سبب گشته که آنان به اشتباه در مفهوم دچار شوند. (بنگرید به: مطهری، 1373: 2 / 254 - 248) با این توضیح، ضرورت تفکیک آداب از اخلاق هویدا می‌گردد؛ ضرورتی که بدون آن پژوهشگران ناخودآگاه گرفتار اشتباهات بعدی می‌شوند.

### تفکیک آداب از اخلاق در لغت

درباره ریشه «آداب» اجمالی وجود ندارد؛ بدین بیان که برخی آن را برگرفته از ریشه<sup>۱</sup> «أب» می‌شمرند، ولی بیشتر واژه‌شناسان آن را برآمده از «لاب» می‌دانند. به گفته پاره‌ای از مستشرقان، واژه «آداب» از «أب» به معنای رسم و عادت، شکل یافته و «لاب» نیز از همین شکل جمع گرفته شده است.<sup>۲</sup> واژه‌شناسان بومی (عربی) نیز آن را با ریشه «لاب» به معنای چیزهای جلب یا مقدمات می‌پیمانی، ارتباط داده‌اند. در هر حال، قدیمترین معنای آن، عادت و شکلی عملی از رفتار است، همراه با دلالت ضمنی بر ارزشی بودن و اثری بودن

1. برخی لاب را واژه غیرعربی و دارای ریشه‌ای یونانی، و برخی نیز آن را از ریشه فارسی «دیب و دب» به معنای نوشتن یا «اون» می‌دانند. پاره‌ای نیز ریشه سومری «لاویا» (= شاگرد و لاب‌آموز) را ریشه اصلی لاب می‌شمرند. در این باره بنگرید به: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، 1375: 297 / 7 و 298.

2. در دایرة المعارف بزرگ اسلامی در این باره آمده است: «أب را نیز به آداب جمع بستند. سپس با گذشت زمان از لفظ آداب، مفرد لاب زاییده شد و از آن، لفاظ دیگری چون لاب و لایب مشتق شده است». (مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، 1375: 297 / 7)

از نیاکان<sup>۱</sup>.

لهل لغت عرب، «اَدْب» «به سکون دال» را مصدر فعل «اَدَب» به معنای «دعوت کردن به طعام»، و «اَدَب» را از ریشه «اَدَب» به معنای «اَدَب» (ادب‌آموزی) و «اَدَب» دانسته‌اند. (دربره مصدر وژه «ادب» بنگرید به: حکیمی، 1378: 41) ادب همچنین به معنای عَجَب و ظرافت نیز آمده است. (فرهیدی، 1410: 8 / 85؛ جوهری، 1407: 1 / 86؛ ابن‌منظور، 1405: 1 / 206 و 207؛ حسینی زبیدی، 1994: 1 / 298 - 296)

فرهنگ‌نویسان فارسی «ادب» را این‌گونه معنا کرده‌اند: فرهنگ، پرهیخت، دانش، هنر، حُسن معاشرت، حُسن محضر، اخلاق حسنه، فضیلت، مردمی، آیین، آرایش، راه و رسم، شگفت، ظرافت، ادیب شدن، زیرکی، حد هر چیز نگاه داشتن، آزر، حرمت، پاس، بسیاری آب دریا و جز اینها. (دهخدا، 1377: 1 / 1559 - 1557؛ معین، 1384: 1 / 178؛ تهرانی، 1996: 1 / 127)

اما وژه «اخلاق» (جمع خُلُق و خُلُق) در نزد وژشناسان زبان عربی به معنای سرشت و سبیه، جوانمردی و دین به کار رفته و آن را با وژه «خُلُق» هم‌ریشه دانسته‌اند؛ با این تفاوت که «خُلُق» به هیئت‌ها، شکل‌ها و صورت‌هایی که با چشم دیده می‌شود، اشاره دارد و «خُلُق» نیز به قوا و سجایای خوب و بدی که با بصیرت باطنی درک می‌گردد. (حسینی زبیدی، 1994: 13 / 123؛ ابن‌منظور، 1405: 10 / 86؛ رانغب لصفهائی، 1404: 157؛ همو، 1417: 62؛ غزالی، 2004: 3 / 65)

فرهنگ‌نویسان فارسی برای وژه «خُلُق» این معانی را برشمرده‌اند. خوی، طبع، نهاد، سرشت، خصلت، مزاج، طبیعت، مشرب، دین، ملاطفت، ادب و جسارت. (دهخدا، 1377: 1 / 1537 و 9925 / 7؛ معین، 1384: 1 / 1436)

استفاده از وژه «ادب» برای اخلاق حسنه و وژه «اخلاق» برای ادب - هرچند کاربرد مجزای باشد - از قرابت تنگ‌کنگ آداب و اخلاق (دست‌کم در برخی موارد) حکایت دارد؛

1. E. j. Brill, 1960: 1 / 175.

به گونه‌ای که به کارگیرندگان این دو واژه به سهولت قادر به تفکیک آنها از یکدیگر نیستند. از این رو می‌باید با ژرفنگری در گزاره‌های اخلاقی و آداب، مشخصه‌هایی استخراج گردد تا «آداب» و «اخلاق» از یکدیگر جدا شوند.

### تفکیک آداب از اخلاق در اصطلاح و تعاریف

اخلاق پژوهان اسلامی و غیراسلامی، عارفان و فقهاء، از آداب و اخلاق تعاریف گونه‌گونی به دست داده‌اند که به اختصار بدانها می‌پردازیم.<sup>1</sup>

### تعاریف و اصطلاحات آداب

1. لب، نلمی است برای هر فعلیتی که با آن آدمی به فضیلتی دست یابد. (تهانوی، 1996: 127 / 1)
  2. لب ملکه‌ای است که هر کس بدان قیام نماید، از آنچه موجب ننگ اوست، او را نگاه دارد. (همان)
  3. فقهاء آداب را بر مندوبات که تارک آن گناهکار نیست، اطلاق می‌کنند. (همان: 128)
  4. لب عبرت است از شناخت چیزی که با آن از همه خطاها احتراز شود. (همان)
  5. لب در اصطلاح عرفانی، تحسین اخلاق و تهذیب قوال و افعال است. افعال بر دو قسم‌اند: افعال قلوب که آن را نیات خوانند و افعال قوالب که آن را افعال گویند. لیب کلمل کسی است که ظاهر و باطنش به محلسن اخلاق، قوال، نیات و افعال آراسته بوده و
- 
1. لب در طول قرون اسلامی در این معانی به کار رفته است:  
یک. لب رفتاری (شامل آداب اشرافی، لب فلسفی، لب اخلاقی و لب سیاسی - اخلاقی)؛  
دو. لب عام، یعنی همه دانش‌های غیردینی بدون تعمق و تخصص (شامل لب رفتاری، لب صنفی، لب زبان و علوم لغوی و ادب عشقانه)؛  
سه. لب دینی (شامل لب دینی - رفتاری، لب صنفی - دینی و لب صنفی و تعلیمی).  
گفتنی است بخشی از این قسام با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. در این باره بنگرید به: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، 1375: 316 / 7 - 298.

اخلاقش همسو با اقوال، و نیشش موافق اعمال باشد. به بیانی خلاصه‌تر، «الأدبُ تهذيبُ الظاهر و الباطن». (کاشانی، 1386: 203. درباره تعاریف عرفانی ادب بنگرید به: سجادی، 1379: 10/ 1 و 120 - 117؛ مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، 1375: 1 / 158)

6. ادیبان نیز ادب را این‌چنین معنا کرده‌اند: دانش سخنوری و سخن‌سرایی و شعرسرایی و آگاهی به فنون سخن و مهارت‌داشتن در دو فن منظوم و منثور. علم‌الادب ده‌علم را در برمی‌گیرد: علم لغت، علم تصریف، علم نحو، علم معانی، علم بیان، علم بدیع، علم عروض، علم قوافی، علم قوانین خط و علم قوانین قرئت. (حسینی دشتی، 1376: 2 / 42 - 39؛ حکیمی، 1378: 46 - 40)

7. به گفته برخی دانشمندان مغرب‌زمین، «آداب» مجموعه‌ای از دستوره‌های روشنی است که بر انجام رفتارهای اجتماعی امر می‌کند و امتیازش را به‌عنوان یک نظام عقلانی تجویزی، از رسوم و عادات می‌گیرد. آداب عبارت است از باورهایی ضمنی که در امور مطلوبی همچون نظم همگانی، احترام گذاردن به مقام افراد، رضایت‌مندی از حس زیبایی و تناسب فرهنگی، محقق می‌شود.<sup>1</sup>

8. پاره‌ای دیگر از دانشمندان مغرب‌زمین، آداب یا علم آداب را مجموعه‌ای از سلو‌کها و رفتارهای اجتماعی می‌دانند که با اخلاق نظری در پیوند است. به بیانی دیگر، آداب جامع‌شناسی زندگی اخلاقی است که با ارزش‌ها و اعتقادات هر قوم مرتبط است. (بنگرید به: گورویچ، 1358: 51 - 21)

## تعاریف و اصطلاحات اخلاق و علم اخلاق

یک. تعاریف اخلاق  
1. حالتی است در نفس آدمی که دلی بر افعال وی می‌گردد، بی‌آنکه نیازمند فکر و اندیشه باشد. (ابن مسکویه، 1384: 51)

1. Becker and Becker, 2001: 1 / 487.

2. هیئتی در نفس است که فعل<sup>۱</sup> بدون فکر از آن صادر می‌شود و یا خود فعلی است که از آن صادر می‌گردد؛ مانند عفت، عدالت و شجاعت که هم بر هیئت اطلاق می‌شود و هم بر فعل. (راغب اصفهانی، 1417: 63)

3. هیئتی راسخ در نفس است که افعال به‌آسانی و بدون نیاز به اندیشه از آن صادر می‌شود. اگر آن هیئت به‌گونه‌ای باشد که از آن افعال مطلوبی صادر گردد، این هیئت خُلق حسن (نیک) نامیده می‌شود و اگر به شکلی باشد که از آن افعال زشت صادر شود، بدان خُلق بد می‌گویند. (غزالی، 2004: 3 / 66)

4. گاه منظور از اخلاق در اصطلاح اندیشمندان، هرگونه صفت نفسانی است که موجب پیدایش کارهای خوب یا بد می‌شود؛ چه آن صفت نفسانی به صورت پایدار و راسخ باشد، چه به‌گونه‌ای ناپایدار و غیرراسخ و چه از روی اندیشه حاصل شود و چه بدون اندیشه. (بنگرید به: مصباح یزدی، 1381: 15)

5. گاه نیز واژه اخلاق در مورد اخلاق نیک و فضایل اخلاقی به‌کار می‌رود. مثلاً وقتی گفته می‌شود «فلان کار اخلاقی است» یا «دروغگویی کار غیر اخلاقی است»، مراد از اخلاق اخلاق فضیلت است. این معنادر زبان انگلیسی نیز رایج است و غالباً تعبیر «اخلاقی»<sup>۱</sup> معادل با «درست» یا «خوب» و مقابل آن، یعنی «غیر اخلاقی»<sup>۲</sup> نیز به‌معنای «نادرست» و «بد» است. (بنگرید به: فرانکنا، 1383: 28)

6. برخی اوقات اخلاق را به‌کار می‌بریم تا به چیزی هم‌عرض هنر، علم، حقوق، قرارداد، یا دین - اما متفاوت با آنها - اشاره کنیم. این معنای اخلاق همان «نهاد اخلاق زندگی» است. بر پایه این اصطلاح، اخلاق نیز مانند زبان و دین، پیش از فرد بوده و پس از او نیز خواهد بود. اخلاق به‌عنوان یک کل، عامل ارشاد و راهنمایی افراد و گروه‌های کوچکتر به‌شمار می‌رود. به سخنی دیگر، «اخلاق» یک نظام اجتماعی برای تنظیم روابط جامعه است که از یکسو به حقوق شبیه است و از سوی دیگر به قرارداد و آداب اجتماعی.

1. Ethical.  
2. Unethical.

(همان: 28 - 31)

7. «اخلاق» به معنای نظام رفتاری یک گروه. برای مثال، اخلاق نازی یعنی نظام رفتاری موردپسند نازی‌ها، و اخلاق مسیحی نیز یعنی نظام رفتاری مورد قبول مسیحیان. (مصباح یزدی، 1381: 16 و 17)

8. نظام‌دادن به غرایز را نیز اخلاق گویند. (مطهری، 1373: 1 / 276)

## دو. تعاریف علم اخلاق

1. خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید:

اخلاق علمی است به آنکه نفس انسانی چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که  
جملگی احوال و افعال که به اراده او از وی صادر شود، جمیل و محمود بود  
(نصیرالدین طوسی، 1387: 100)

2. فنی است که از ملکات انسانی - که متعلق به قوای نباتی، حیوانی و انسانی است -  
بحث می‌کند تا فضایل را از ردایل تمییز دهد و از سویی، انسان نیز با ائصاف به آنها سعادت  
علمی خود را کمال گرداند و بدین وسیله فعلی از وی صادر گردد که ستایش عمومی و ثنای  
جمیل جامعه انسانی را در پی داشته باشد. (طباطبایی، 1414: 1 / 370 و 371؛ نیز بنگرید  
به: دهخدا، 1377: 1 / 1537)

3. علم معاشرت با خلق که خود از اقسام حکمت عملیه است. (دهخدا، 1377: 1 /  
1537)

4. دانش آگاهی از عادات، آداب و سجاویز بشری. (مصباح یزدی، 1381: 17)

5. دانش تحقیق در رفتار آدمی که چگونه باید باشد؛ برای آنکه کمال باشد و خیر را  
تحقق بخشد. (همان: 17 و 18؛ مصباح، 1386: 17)

6. علم اخلاق عبارت است از علم چگونه زیستن. در واقع اخلاق می‌خواهد به انسان  
پسرخ دهد که زندگی نیک برای انسان کدام است و آدمیان چگونه باید عمل کنند. (مطهری،  
1368: 2 / 190)

### لزوم تفکیک آداب از اخلاق

از آنچه در بیان دو اصطلاح اخلاق و آداب گذشت، درمی‌یابیم که برخی اصطلاحات یادشده در تعریف این دو، شامل آداب و اخلاق می‌شوند و بدین‌سان مرزی برای جداکردن این دو از یکدیگر وجود ندارد. تعاریفی که اخلاق را به جنبه‌های رفتاری سوق می‌دهد، آداب را نیز دربرمی‌گیرد. تعریف عرفانی نیز که آداب را تطهیر ظهیر و باطن می‌داند، اخلاق را شامل می‌گردد. بدین‌ترتیب مرزی برای جدا کردن این دو از یکدیگر وجود ندارد.

اگر اخلاق منحصر به صفات و ملکات نفسانی درونی باشد، آن‌دسته از رفتارهای برونی که جنبه ظهیری دارند (مانند رسماً و عادات اجتماعی) از اخلاق جدا می‌گردند. این ممیزه را نیز می‌توان از موضوع علم اخلاق به دست آورد. از آن‌رو که در نظر برخی علمان، موضوع علم اخلاق عبارت است از «نفس انسانی» (نراقی، 1427: 39؛ نراقی، بی‌تا: 18) و یا «نفس انسانی از آن جهت که از او افعال جمیل و محمود یا قبیح و منموم به حسب اراده صادر شود». (نصیرالدین طوسی، 1387: 100)

خلاصه آنکه، از برخی تعاریف یادشده تنها به یک شاخصه برای جداکردن اخلاق از آداب می‌رسیم که اخلاق به صفات درونی می‌پردازد و آداب به رفتارهای ظهیری. ناگفته نماند برخی تعاریف اخلاق، اخلاق را شامل فضایل و ردائیل می‌داند، ولی در تعریف آداب، سخن از آداب بد نیست. این بیان به‌گونه‌ای ضمنی ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که یکی دیگر از ممیزه‌های اخلاق از آداب این است که اخلاق، هم به صفات خوب می‌پردازد و هم به صفات بد، اما آداب به رفتارهایی نظر دارد که دارای جنبه مثبت و نیکوست.<sup>1</sup>

اما تعریف ادب به علم ادب (شامل علوم دهگانه ادبیه - تعریف شماره 6 آداب) روشن است که در حیطه بحث ما در این مقال نمی‌گنجد. در واقع آنچه مطمح نظر ماست، آدابی است که در کنار اخلاق قرار می‌گیرد؛ یعنی ادب به معنای بخشی از رفتارهای ارزشی انسان،

---

1. در پایان این پژوهش به تبیین معیاری از علامه طباطبایی اشاره خواهد شد که با این دو ممیزه قرابت دارد.



لحم از اینکه دینی باشد، یا نباشد.

همچنین آداب در اصطلاح فقه‌ها که بر مندوبات شرعی اطلاق می‌گردد - بر اساس برخی تعاریف اخلاق - کلاً از آن تفکیک شده است. با این وصف، بر اساس برخی دیگر از تعاریف - مانند تعریفی که علم اخلاق را دانش آگاهی از عادات، آداب و سجایای بشری می‌داند - آداب از اخلاق تفکیک نشده است. شایان ذکر است تفکیک مندوبات فقهی از اخلاق، به ارتباط فقه و اخلاق بستگی دارد که تبیین آن مجلی دیگر می‌طلبد.

### معیارهای تفکیک آداب از اخلاق

یک. فرازمانی و فرامکانی بودن گزاره‌های اخلاقی و زمانمند و مکانمند بودن آداب برخی در تفکیک آداب از اخلاق چنین گفته‌اند:

دسته‌ای از گزاره‌های ناظر به رفتارهای ارزشی، فرازمانی و فرامکانی‌اند؛ مانند گزاره «راستگویی خوب است» که در همه زمان‌ها و از سوی همه جوامع بشری - با هر فرهنگ و آیینی - مورد پذیرش است. اما بخشی دیگر از گزاره‌های ناظر به رفتارهای ارزشی، به زمان و یا مکان خاصی اختصاص دل‌دبرای مثال، ملتی برای احترام کلاه بر سر می‌گذارد و ملتی دیگر کلاه از سر برمی‌دارد (مطهری، 1373: 281 / 1 و 282؛ همان: 251 / 2 - 248؛ فتحعلی خانی، 1379: 1 / 40 و 41)

همچنین تعارف زیاد در برخی فرهنگ‌ها نشانه دوستی و میهمان‌نوازی، و همین رفتار در برخی دیگر نشانه ناراحتی میزبان از حضور میهمان است. (پسنیدیه، 1386: 46) چه بسا کاری در زمانی ناپه‌نچار باشد و در زمان دیگر در همان جمله، مستحسن شمرده شود. (همان: 45) به دیگر سخن، انسان‌ها به ارزشی بودن دسته‌ای از رفتارها، و رای زمان و مکان حکم می‌کنند، ولی حکمشان به ارزشی بودن دسته‌ای دیگر از رفتارها، زمانمند و مکانمند است.

گزاره‌های حاکی از رفتارهای ارزشی فرازمانی و فرامکانی، ناظر به اخلاق است و گزاره‌های حاکی از رفتارهای ارزشی زمانمند و مکانمند نیز ناظر به آداب. این تفاوت در

صورتی صحیح است که تمام یا بخشی از گزاره‌های اخلاقی را فردی و یا ویژه جامعه و فرهنگ خاصی ندانیم. به بیانی دیگر، اگر معیار احکام اخلاقی (حکم به خوب یا بد، صحیح یا نادرست بودن و...)، شخص یا جامعه و فرهنگ خاص باشد، این تفکیک صحیح نیست. توضیح اینکه، چنانچه معیار تشخیص، احکام اخلاقی جامعه باشد و بگوییم خوب یا بد بودن اخلاقی چیزی را جامعه و فرهنگ خاص تعیین می‌کند و به نسبی‌نگری اخلاقی و تکثر اخلاقی قائل شویم، در این صورت هر جامعه و فرهنگی خوبها و بدهای اخلاقی منحصر به خود را دارد که با دیگر جوامع متفاوت است. (بنگرید به: گنسلر، 1385: 55 - 41) بدین‌سان، فرامانی و مکائی بودن گزاره‌های اخلاقی معنا نخواهد داشت.

نیز بر اساس دیدگاهی که داورهای اخلاقی را بیان نوع احکامات هر فرد می‌داند (شخصی‌انگاری) و یا هر دیدگاهی که به شخصی‌انگاری نظر دارد، گزاره‌های اخلاقی می‌تواند در هر زمان و مکان متفاوت با زمان و مکان دیگر باشد. (همان: 68 - 61) از این رو، تفاوت یلادیده میان آداب و اخلاق درست نخواهد بود.

از سوی دیگر، اگر به نوعی در باب ارزش داورهای اخلاقی به مطلق‌انگاری قائل شویم - چنان‌که مور و راس اصول پایه‌ای اخلاق را بدیهی می‌شمارند (همان: 110 - 108) - و نیز چنانچه با کسانی هم‌رأی گردیم که در باب حُسن و قبح عقلی به بدیهات عقل عملی (مانند حسن عدل و احسان) قائل‌اند، (در باره تفصیلات این نظریه بنگرید به: سبحانی، 1382) در این صورت تفکیک یلادیده بین آداب و اخلاق به شکلی محدود (تنها در بدیهات) پذیرفتنی خواهد بود؛ (همان: 153، 181 و 182) زیرا انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها، در اتقان به نسبت و حکم در بدیهات (به شرط تصور درست موضوع و محمول) یکسان‌اند. نتیجه اینکه، گزاره‌های اخلاقی بدیهی، فرامانی و مکائی‌اند و از آداب جدا می‌گردند.

در هر حال فرامانی و فرامکائی بودن گزاره‌های اخلاقی و مکامندی و مکامندی آداب در صورتی صحیح است که بر اساس معیار خود در باب ارزش داورهای اخلاقی، از منظر

زمان و مکان مطلق‌انگار باشیم.

#### دو. فراگیری گزاره‌های اخلاقی و ویژه بودن آداب

تفکیک دیگر میان آداب و اخلاق این است که آداب در جوامع و گروه‌های مختلف، اشکال متفاوتی دارد. برای مثال، آداب می‌تواند مربوط به طبقه خاصی از مردم باشد (مانند آداب اشراف و ثروتمندان) و یا مربوط به صاحبان پیشه‌ای خاص (همچون آداب پزشکان). (فتحعلی خانی، 1379: 1 / 39)

از این بیان می‌توان دریافت که اخلاق، فراگیر و عمومی است، بی‌آنکه به طبقه یا صاحبان پیشه‌ای خاص متعلق باشد.

در نقد این معیار دو نکته درخور ذکر است:

یک. نقدی که در بخش اول<sup>1</sup> بیان شد، به این تفاوت نیز نظر دارد؛ چراکه اگر به نسبی‌گری اخلاقی قائل شویم و تکثر اخلاقی را قبول کنیم، می‌توان پذیرفت که اخلاق همانند آداب، تنها به طبقه یا صاحبان پیشه‌ای خاص متعلق باشد.

دو. امروزه اخلاق کاربردی و حرفه‌ای و اخلاق ویژه صاحبان پیشه‌ای خاص (مانند اخلاق پزشکی و اخلاق تجارت) بخش بزرگی از اخلاق هنجاری به‌شمار می‌رود. از این جهت میان آداب و اخلاق تفاوتی وجود ندارد و اخلاق نیز همانند آداب می‌تواند ویژه پیشه‌ای خاص باشد. ناگفته نماند اگر ارزش‌دوایی‌های موجود در اخلاق کاربردی (مانند اخلاق پزشکی) را مصلحتی از احکام اخلاقی علمی بدانیم که فراگیر و عمومی است و ویژه پیشه‌ای خاص نیست، در این صورت نقد دوم (ویژه بودن اخلاق کاربردی به پیشه‌ای خاص) وارد نخواهد بود. مثلاً آنچه در اخلاق پزشکی گفته می‌شود که «پزشک باید امانت‌دار باشد»، یا «ذات‌نازی (به‌کشی) صحیح نیست»، مصلحتی از حسن امانت‌داری و قبح قتل نفس است که به‌گونه‌ای فراگیر همه طبقات و صاحبان پیشه‌ها بدان اذعان دارند. در این صورت، بلز هم اخلاق فراگیر

1. منظور «فرزمانی و فرامکانی بودن گزاره‌های اخلاقی و زمانمند و مکامنند بودن آداب» است.

می‌شود و آنچه ویژه پیشه‌ای خاص - مانند اخلاق پزشکی - است، مصداقی از اخلاق فراگیر و عمومی شمرده خواهد شد. بر این اساس، اخلاق فراگیر و عمومی است و متعلق به طبقه خاص یا صاحبان پیشه‌ای خاص نیست؛ درحالی‌که آداب عکس آن است.

با این بیان بر اساس همه دیدگاه‌های اخلاقی، تفکیک یل‌شده میان آداب و اخلاق در بخش دوم<sup>۱</sup> را نمی‌توان پذیرفت. این تفکیک بر پایه دیدگاهی پذیرفتنی است که قائل به نسبی‌گری اخلاقی و تکثر اخلاقی نباشد و از سویی اخلاق کاربردی و اخلاق ویژه صاحبان پیشه‌ای خاص را ویژه یک پیشه نداند، بلکه آن را مصداقی از اخلاق عام و فراگیر بشمارد.

سه. موجّه بودن اظهار جهل به آداب و موجّه نبودن آن به گزاره‌های اخلاقی  
برخی در تفکیک میان آداب و اخلاق چنین گفته‌اند که اظهار جهل به حکم در گزاره‌های اخلاقی پذیرفتنی نیست. اگر کسی دروغ بگوید و لعن کند که نمی‌دانستم دروغ بد و رستگویی خوب است، مردم سخن او را نمی‌پذیرند و عذرش را موجّه نمی‌دانند. اما در مورد آداب، اظهار جهل به آنها پذیرفتنی است؛ مانند کسی که به شهر و یا کشور دیگری مسافرت می‌کند و چه‌بسا بسیاری از آداب آنان را نداند. در این صورت لعن-ای او در اظهار ناآگاهی بی‌شک پذیرفتنی خواهد بود.<sup>۲</sup>

این تفاوت میان آداب و اخلاق در صورتی مقبول است که منشأ احکام اخلاقی، عقل عملی باشد و همه گزاره‌های اخلاقی و یا دسته‌ای از آنها را که با عقل عملی درک می‌شود، بدیهی بدانیم. (بنگرید به: سبحانی، 1382) با این وصف، اظهار جهل به گزاره‌های اخلاقی بدیهی، پذیرفتنی نیست و تفکیک یل‌شده میان آداب و اخلاق در همه گزاره‌های اخلاقی یا دسته‌ای از آنها صحیح است. البته اگر گزاره‌های اخلاقی را بدیهی ندانیم، اظهار جهل به آنها پذیرفتنی است و تفکیک یل‌شده نیز صحیح نخواهد بود.

همچنین اگر کسی منشأ احکام اخلاقی را شهود (بنگرید به: گنسلر، 1385: 103 به

1. منظور «فراگیری گزاره‌های اخلاقی و ویژه بودن آداب» است.

2. این تفکیک در مشاوره با برخی از استادان گرفته شده است و مأخذی برای آن یافته نشد.

بعد) و یا وجدان (بنگرید به: مصباح یزدی، 1381: 236 - 228) بدانند و درک شهودی و وجدانی انسان‌ها نسبت به گزاره‌های اخلاقی یا نسبت به بخشی از گزاره‌ها را یکسان تلقی کند، بله هم تفکیک یلادشده در همه گزاره‌ها یا بخشی از آنها صحیح خواهد بود. نتیجه آنکه، اگر به نوعی درک همه انسان‌ها را در ارزش داوری گزاره‌های اخلاقی یا بخشی از آن یکسان بدانیم، تفکیک بیان‌شده میان آداب و اخلاق صحیح است. بدیهی است بر اساس دیدگاه‌هایی که چنین نگرشی ندارند، تفکیک یلادشده صحیح نخواهد بود.

#### چهار. قراردادی بودن آداب و قراردادی نبودن اخلاق

در تفکیک میان اخلاق و آداب گفته شده است که آداب و رسوم، ملهیت قراردادی دارند، یا به بیانی از نوع لمتهاریات قراردادی‌اند؛ یعنی نه وجود مستقلمی در خارج دارند و نه دارای منشأ انتزاع خارجی هستند، بلکه تنها ناشی از توافق قولی و یا عملی مردم یک جامعه‌اند. از همین رو، آداب بسته به توافق مردم جوامع مختلف، متفاوت و نسبی خواهد بود. (دیلمی و آذربایجانی، 1383: 34؛ جولای آملی، 1384: 10 / 28) این بدان معناست که گزاره‌های اخلاقی - برخلاف آداب - از نوع لمتهاریات قراردادی نیستند، بلکه منشأ انتزاع خارجی دارند. در نقد این معیار باید گفت این تفاوت نیز راهگشا نخواهد بود؛ زیرا از دیدگاه نسبی‌نگری فرهنگی، اخلاق همانند آداب، ناشی از توافق قولی یا عملی جامعه است. از نظر آنان، «خوب» یعنی آنچه در فرهنگی خاص مورد تأیید جامعه است و اصل اخلاقی نیز توصیف‌گر قراردادهای اجتماعی است و قلمتاً بر هنجارهای جامعه مبتنی است. (گنسلر، 1385: 41)

لما اینکه آداب نه وجود مستقلمی در خارج دارند و نه منشأ انتزاع خارجی، از دیدگاه مکتب غیرواقع‌گرا<sup>1</sup> (مانند احساس‌گرایی، توصیه‌گرایی و قراردادی‌گرایی) اخلاق نیز همین‌گونه است. از

1. یکی از شیوه‌های دسته‌بندی مکتب اخلاقی، دسته‌بندی بر اساس واقع‌گرایی و غیر واقع‌گرایی است. برخی مکتب اخلاقی، احکام و جملات اخلاقی را از سنخ جملات انشایی می‌شمرند و بدین ترتیب آنها را از چرخه احکام و قضایای واقعی که قابلیت صدق و کذب داشته باشند، خارج می‌کنند. برخی دیگر

نگاه این مکتب، نمی‌توان از صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی سخن گفت. به بیانی دیگر، گزاره‌های اخلاقی مله‌زائی در خارج ندارند، بلکه ناشی از احساسات، توصیه‌ها و قراردادهایند. از همین رو، این مکتب اغلب به نسبییت اخلاقی قائل‌اند. (مصباح یزدی 1384: 104 - 31) نتیجه آنکه، تفکیک یداشده میان آداب و اخلاق بر اساس همه مکتب‌ها رهگشا نیست.

### پنج. اخلاق ملکات راسخه‌اند و «آداب» هیئت‌های زیبای اعمال

صاحب تفسیر *المیزان* در تفکیک میان آداب و اخلاق می‌نویسد:

اخلاق، ملکات راسخه در روح و در حقیقت وصفی از اوصاف روح است، ولی آداب هیئت‌های زیبای مختلفی است که اعمال صادره از آدمی بدان متصف می‌گردد. چگونگی صدور اعمال آدمی نیز به صفات مختلف روحی بستگی دارد. ایشان ادامه می‌دهد: آداب، ناشی از اخلاق و اخلاق نیز برگرفته از مقتضیات جامعه خاص به حسب غایت ویژه آن جامعه است. (طباطبایی، 1414: 6 / 256)

در بیان علامه طباطبایی، لادب ظرافت عمل است و تنه‌ها لجمال مشروع و عقلائی به آن متصف می‌شود. از این رو، در ظلم، دروغ، خیانت و کارهای شنیع و قبیح، لادب معنا ندارد. (همان)

تعریف اخلاق به ملکات راسخه در روح، برگرفته از اندیشه گروهی از اخلاق‌پژوهان مسلمان<sup>1</sup> است. این مسکوبه در تعریف علم اخلاق می‌گوید:

نیز آنها را از سنخ جمالات خبری و از سویی قبل صدق و کذب می‌دانند. مکتب و نظرات واقع‌گرایان دو دسته واقع‌گرای طبیعی و واقع‌گرای مبدع‌الطبیعی تقسیم می‌شود. مکتب واقع‌گرای طبیعی عبارت است از: لذت‌گرایی، سودگرایی، دیگرگرایی، عاطفه‌گرایی، قدرت‌گرایی، تطوّرگرایی و وجدان‌گرایی. مکتب واقع‌گرای مبدع‌الطبیعی نیز از این قرار است: مکتب کلیبی، مکتب رواقی، سعادت‌گرایی، مکتب کائنات و مکتب اخلاقی اسلام. مکتب غیر واقع‌گرایان نیز شامل احساس‌گرایی، توصیه‌گرایی، جامعه‌گرایی، قراردادی‌گرایی و امر الهی است. (مصباح یزدی، 1384: 32 - 27)

1. اخلاق‌پژوهان مسلمان نیز این تعریف را از فلاسفه یونان برگرفته‌اند. (در این باره بنگرید به: جمعی از

حالتی است در نفس انسان که داعی بر افعال وی می‌گردد، بدون آنکه محتاج به فکر و اندیشه باشد. (بن مسکویه، 1384: 51)

رائب لصفهائی اخلاق را بر هیئتی در نفس که فعل از آن بدون فکر صادر می‌شود و یا بر فعلی که از آن صادر می‌گردد، اطلاق می‌کند؛ مانند عفت، عدالت و شجاعت که هم بر هیئت اطلاق می‌شود و هم بر فعل. (رائب لصفهائی، 1417: 63)

این ممیزه را نیز می‌توان از موضوع علم اخلاق به دست آورد که در نظر برخی عالمان، اخلاق عبارت است از «نفس انسانی» (نراقی، 1427: 39؛ نراقی، بی‌تا: 18) و یا «نفس انسانی از آن جهت که از او افعال جمیل و محمود یا قبیح و مذموم به حسب اراده صادر شود.» (نصیرالدین طوسی، 1387: 100) بنابراین عملی که از ملکات راسخه در روح نیستند و از رفتارهای ظهری‌اند، از آداب به‌شمار می‌آیند.

تفاوت یلاد شده میان آداب و اخلاق از منظر علامه طباطبایی، بر اساس تعریف اخلاق به «ملکات راسخه در روح» تفاوتی صحیح است، اما چنانچه اخلاق را آن‌گونه که برخی از اخلاق پژوهان غرب تعریف کرده‌اند، در نظر آوریم، این تفاوت صحیح نخواهد بود. گروهی از اخلاق پژوهان غربی اخلاق را دانش آگاهی از عادات، آداب و سجایای بشری می‌دانند. (مصباح یزدی، 1381: 17) عده‌ای نیز آن را دانش تحقیق در رفتار آدمی می‌شمرند؛ رفتاری که چگونه باید باشد، برای آنکه کامل باشد و خیر را تحقق بخشد. (همان: 17 و 18؛ مصباح، 1386: 17) همچنین در تعبیری دیگر، اخلاق را «علم چگونه زیستن» یا «علم چگونه باید زیست» (مطهری، 1368: 2 / 190) دانسته‌اند. در این تعاریف، بیشتر بر جنبه رفتاری اخلاق تأکید شده است.

بر اساس تعریف اخلاق پژوهان غرب و دیگران که در اخلاق بیشتر بر جنبه‌های رفتاری تأکید می‌ورزند، تفکیک بیان شده از صاحب‌المعنی / ن پذیرفتنی نیست؛ زیرا آنان رفتارهای ظهری را نیز جزو اخلاق شمرده‌اند که هیچ ارتباطی با صفات راسخه در روح ندارد. در بیان

اینان، اخلاق شامل آداب که مشتمل بر رفتارهای ظهیری است نیز می‌گردد. در این صورت، تفکیک یلادشه مشکل را حل نخواهد کرد.<sup>1</sup>

نکنه تأمل‌انگیز در سخن مرحوم علامه این است که آداب بد نداریم؛ حال آنکه دقت در مصداق آداب - به‌عنوان پدیده‌ای در جوامع مختلف - بر وجود آداب بد (همچون اخلاق بد) دلالت دارد، نظیر مکروهات فقهی که گاه زیرمجموعه آداب‌عبادات و غیرعبادات قرار می‌گیرد. (اگرچه بحث آداب فقهی غیر از آداب قرار داده‌شده در کنار اخلاق است). حاصل آنکه، تفکیک میان آداب و اخلاق از نگاه علامه، تنها بر اساس رویکردی پنیرفتنی است که اخلاق را صفات راسخه در روح بدانیم.

### معيار پيشنهادی (مختار)

در پایان مقله معیاری جدید برای تفکیک آداب از اخلاق به‌دست می‌دهیم تا بر اساس تمام مکاتب و رویکردهای اخلاقی رهگشا باشد؛ معیاری که می‌توان آن را در این عبارت خلاصه کرد:

منمّت موجّه و مستقل در عدم التزام عملی به گزاره‌های اخلاقی و عدم منمّت موجّه و مستقل در آداب.

اگر کسی در شرایط مورد انتظار از او عملاً به گزاره‌های اخلاقی ملتزم نباشد، صحیح است که او را بر اساس دیدگاه اخلاقی‌اش منمّت موجّه کرد. اما اگر در شرایط مورد انتظار از او عملاً به آداب ملتزم نباشد، منمّت موجّه و مستقل او صحیح نیست؛ زیرا منمّت مستقل مربوط به آداب نیست و منمّتهایی که در برخی موارد بر عدم‌التزام عملی به آداب دلالت

---

1. گاه منظور از اخلاق در اصطلاح اندیشمندان، هرگونه صفت نفسانی است که موجب پیدایش کارهای خوب یا بد می‌شود؛ چه آن صفت نفسانی به صورت پایدار و راسخ باشد و چه به صورت ناپایدار و غیرراسخ، و چه از روی اندیشه حاصل شود و یا بدون اندیشه. (مصباح یزدی، 1381: 15) بر پایه این تعریف نیز تفکیک علامه میان آداب و اخلاق پنیرفتنی نیست؛ زیرا از نگاه ایشان صفاتی که راسخ نیستند، جزو اخلاق نیست، ولی بر اساس این تعریف جزء اخلاق به حساب می‌آید.



دارد، در حقیقت به گزاره‌های اخلاقی بلز می‌گردد.

کسی که به راستگویی التزام عملی ندارد - درحالی‌که از او راستگویی انتظار می‌رود و عزیزی برای ترک راستگویی ندارد - می‌توان او یا فعلش را منمّت کرد و برای سرزنش او یا کارش در هر مکتب و رویکرد اخلاقی دلیل آورد. حتی اگر امر اخلاقی به شکل قانون و حقوق ثبت‌شده باشد، می‌توان فرد را به‌عنوان مجرم یا به‌دلیل مخالفت با قانون، مجزات کرد. با این معیار، اخلاقی بودن چنین عملی کشف می‌گردد.

کسی که به دیگری سلام نکند، نمی‌توان او را منمّت موجهه کرد. ژاینزو، اگر فردی در ملاقات با دیگران، احترام را - که ژ امور اخلاقی است - به شیوه خودش انجام دهد و سلام نکند، نمی‌توان او یا فعلش (سلام نکردن) را منمّت کرد و بر سرزنش او یا کارش دلیل آورد. همچنین نمی‌توان او را به‌عنوان مجرم یا به دلیل قانون‌گریزی مجزات نمود؛ چراکه او نه‌تیباً لابی را ترک کرده و آن را رعایت نموده است، و در هیچ کجایی دنیا چنین عملی را به صورت قانون یا حقوق ثبت نمی‌کنند.<sup>۱</sup> در این مثال (سلام نکردن) اگرهم منمّتی مشلهده شود، ژ روی عدم‌لتزام عملی به سلام کردن نیست؛ زیرا سلام کردن فی‌نفسه منمّتی ندارد، بلکه این عدم‌لتزام عملی نسبت به احترام به دیگران است که منمّت موجهه دارد.<sup>۲</sup> با این شیوه می‌توان لعاً نمود که سلام کردن ژ آداب است، نه اخلاق.

با این معیار در هر جا که آشکار نباشد گزاره جزو اخلاق است یا آداب، می‌توان آن‌دو را از

1. مگر آنکه لاد خاص، عنوان دیگری به خود گیرد، مثلاً احترام کردن خاص در ارتش‌های دنیا که از آداب است، ژ مصداق نظم سازمانی به‌شمار آید. ژاینزو تخلف از آن، جرم و مخالفت با قانون آن سازمان محسوب می‌شود.

2. بر پایه برخی دیدگاه‌ها که حُسن و قبیح اخلاقی را به حُسن‌عدل و قبیح‌ظلم بلزمی‌گردانند، امور اخلاقی نیز زیرمجموعه امر اخلاقی عام‌تری قرار می‌گیرد؛ مانند دروغ و خیانت که زیرمجموعه ظلم است. با این وصف، دروغ و مانند آن علاوه بر اینکه مصداق ثبوت ظلم‌اند، می‌توانند منمّت موجهه مستقل نیز داشته باشند؛ برخلاف آداب که بی‌آنکه مصداق امور اخلاقی قرار گیرند، التزام یا عدم‌لتزام به آنها موجب می‌شود عنوان دیگری - مانند عنوان اخلاقی - بر آنها صدق کند. اما در عین حال، عدم‌لتزام به آنها منمّت موجهه مستقل نخواهد داشت.

یکدیگر تفکیک کرد. حتی اگر قائل شدیم که آداب بد نیز داریم، باز این معیار در تفکیک آداب بد از اخلاق رهگشاست؛ چراکه مراد از آداب بد، انجام‌اندان آن است. حال اگر کسی آداب بد را مرتکب شد، منمّت موجب ندارد، مگر آنکه به رذایل اخلاقی بازگردانده شود؛ درست برخلاف رذایل اخلاقی که منمّت موجب مستقل دارند.

برای روشن‌شدن مطالب، مثال دیگری می‌آوریم: اگر یک ایرانی در نوروز سفره هفت‌سین برپا نکند، عمل او مورد منمّت موجب قرار نمی‌گیرد، جز آنکه به امر اخلاقی - مانند بی‌احترامی به دیگران - بازگردانده شود، وگرنه صرف برپا نکردن سفره هفت‌سین منمّت موجب ندارد. اگر او در نوروز به دید و بازدید خویشان نیز نرود، همین‌گونه خواهد بود، مگر آنکه دید و بازدید را در زمان دیگر نیز به انجام نرساند و بدین‌سان عنوان قطع رحم بر آن صدق کند که در این صورت منمّت موجب او صحیح است. بدین ترتیب، این عمل در زمره امور اخلاقی به‌شمار می‌رود.

آنچه گفته شد در تفکیک میان آداب و اخلاق با رویکردهای غیروحيانی و غیرروایی (مأثور) بود. اما به همین شیوه می‌توان آداب و اخلاق را در رویکرد اخلاق قرآنی و روایی نیز تفکیک کرد. البته به‌منظور تدقیق بیشتر در معیار یشده در رویکرد قرآنی و روایی، می‌توان منمّت را به نهی لزومی از کاری یا امر لزومی<sup>1</sup> به آن و یا به وعده-عذاب یا ثواب عملی خاص - که نمی‌دانیم از گزاره‌های اخلاقی است یا از آداب - موجه نمود و بر پایه آن بر اخلاقی بودن آن گزاره استدلال کرد.

بنابراین در گزاره‌های اخلاق قرآنی و روایی برای موجب‌ساختن منمّت فاعل یا فعل، افزون بر شیوه یشده در گزاره‌های غیروحيانی و غیرروایی، می‌توان منمّت را به نهی لزومی یا امر لزومی و یا وعده عذاب یا ثواب موجب کرد و بدین‌سان اخلاقی بودن گزاره را با یقین؛ چنان‌که

1. مقصود از امر و نهی لزومی، لزام اخلاقی است، نه فقهی. چه بسا مواردی که لزام فقهی نیست، اما لزام اخلاقی هست. مثلاً در فرآز «و اشکر و ا له» (سبأ / 15) امر به شکر از دیدگاه فقیه لزام ندارد، و از دیدگاه علم اخلاقی لزام دارد.

در این دو آیه آمده: «و لا یغتب بعضکم بعضاً»، (حجرات / 12) «اوفوا بالعقود». (مائده / 1) در این دو مورد، اگر نهی و امر الزامی باشد، می‌توان سرزنش بر ارتکاب غیبت یا وفا نکردن به عقد را به نهی و امر الزامی موجه ساخت و بدین ترتیب آن دو را از آداب جدا نمود.

همچنین در روایت «صلوا ارحامکم» (کلینی، 1365: 2 / 55) اگر از خود روایت - یا از هر دلیل دیگری - برداشت شود که این امر الزامی است و صله رحم نباید ترک شود، یا به بیانی، به هر دلیلی (اگرچه آن دلیل وحیانی و روایی نباشد) ثابت شد که عدم التزام عملی به صله رحم منمّت موجه و مستقل دارد، صله رحم در زمره اخلاق به‌شمار می‌آید، نه آداب.

اگر به هر دلیلی از آیه «فسلموا علی انفسکم» (نور / 61) استفاده شود که سلام کردن الزام‌آور نیست و سلام نکردن منمّت موجه و مستقل ندارد، مفاد این آیه (سلام کردن به یکدیگر) از آداب خواهد بود. همچنین اگر از آیه «الصلح خیر» (نساء / 128) یا از آیات دیگر و یا بر پایه دلیل دیگری - اگرچه از کتاب و سنت نباشد - ثابت شد که عدم التزام عملی به صلح (دشمنی کردن) منمّت موجه و مستقل دارد، این گزاره (صلح خوب است) از گزاره‌های اخلاقی شمرده خواهد شد، نه آداب.

### چند نکته

بر اساس این معیار می‌توان در تمام مکاتب اخلاقی - با هر رویکردی که داشته باشند - آداب را از اخلاق تفکیک کرد. توجه دادن صاحب هر دیدگاه به این معیار، او را بدین نکته واقف می‌کند که در گزاره‌های او چنین تفکیکی وجود دارد، اگرچه هر دو را آداب بنامد، یا اخلاق.

نزدیک‌بودن گزاره‌های اخلاقی به آداب موجب می‌گردد گاه در مصداق دچار اشتباه شویم. مثلاً اگر کسی مطابق عرف و فرهنگ خود در احترام به دیگران کلاهش را از سر برندارد، منمّت می‌شود، حال آنکه منمّت او در حقیقت به خاطر بی‌احترامی است که از امور

اخلاقی به‌شمار می‌رود؛ چراکه منمّتِ موجّه دارد. از این‌سو، کلاه از سر برداشتن از آداب است؛ زیرا اگر احترام کردن به شیوه دیگری صورت پذیرد، منمّت کردن او به خاطر کلاه از سر برداشتن، موجه نخواهد بود. به سخنی دیگر، نفس کلاه از سر برداشتن یا کلاه از سر برداشتن، منمّت مستقل ندارد.

در آیه «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» (حجرات / 2) آنچه مورد نهی است و منمّت موجّه دارد، بی‌احترامی به پیغمبر ﷺ است، اما رفع صوت (بلند کردن صدا) فی‌نفسه منمّت موجّه ندارد؛ همان‌گونه که بلند کردن صدا در جایی دیگر مانند میدان جنگ و یا در برابر ستمگر، منمّت ندارد. بنابراین در این آیه بی‌احترامی به پیغمبر ﷺ از اخلاق و رفع صوت، از آداب محسوب می‌گردد.

شرط این معیار آن است که گزاره اخلاقی در شرایط مورد انتظار از فعل سر بزند، اما گاهی امور اخلاقی در شرایط مورد انتظار قرار نمی‌گیرد. مثلاً اگر کسی به‌دلیل عدم منطقی دروغ بگوید، منمّت نمی‌شود؛ زیرا در این شرایط، از او انتظار دیگری نمی‌رود. در این موارد، برای جدا کردن اخلاق از آداب باید شخص و فعل او را در شرایط مورد انتظار فرض کرد و آنگاه به قضاوت نشست. در چنین فرضی، اگر عدم‌التزام عملی به آن گزاره، منمّت موجّه مستقل داشته باشد، در زمره اخلاق است، و اگر منمّت موجّه مستقل نداشته باشد، از آداب خواهد بود.

کسی که قهرمان اخلاقی<sup>1</sup> است و کارهای اخلاقی فراتر از انتظار انجام می‌دهد، کار او اخلاقی به‌شمار می‌رود؛ مانند کسی که از کشور دوردستی برای کمک به درمندگان به آفریقا سفر می‌کند. در واقع این فرد اگر چنین سفری نکند و به کمک درمندگان آفریقا نشتابد، منمّت نخواهد شد؛ چراکه از او انتظار نمی‌رفته که به آفریقا سفر نماید. از سوی دیگر در همین مثال، اگر کسی در شرایطی قرار گیرد که از او انتظار رود به درمندگان آفریقا رسیدگی نماید - اگرچه در دوردست باشد - در اینجا عدم‌التزام عملی او در رسیدگی به درمندگان آفریقا منمّت موجّه خواهد داشت. بر این اساس در معیار مذکور، قید «التزام عملی در شرایط

1. همانند قهرمان اخلاقی، قدیس اخلاقی است که در مرتبه والای انسانی و اخلاقی قرار دارد.

مورد انتظار» درج شد تا در مواردی مانند مثال فوق راهگشا باشد و تفاوت گزاره اخلاقی با آداب را به خوبی آشکار سازد.

خلاصه آنکه، در مواردی که التزامات اخلاقی وجود ندارد (مانند مثال یلادشده) اگرچه گاه بر عدم التزام عملی منمّتی نیست، به این معیار خدشه‌ای نیز وارد نمی‌شود؛ زیرا در این گونه موارد، این چنین فرض می‌کنیم که شخص در شرایط مورد انتظار قرار دارد. با این معیار، اگر عدم التزام عملی به آن گزاره، منمّت موجّه مستقل داشت، آن امر اخلاقی است، در غیر این صورت از آداب محسوب خواهد شد.

آداب فقهی با آداب در مقابل اخلاق متفاوت است: آداب فقهی را باید به شیوه دیگری از سایر احکام جدا کرد. برخی، آداب شرعی را بر مندوبات اطلاق می‌کنند. (تپهانی، 1996: 1 / 127 و 128) البته اقوال دیگری نیز در این باره وجود دارد. (بنگرید به: طباطبایی، 1362: مقدمه مترجم) در هر حال، تفکیک اخلاق از فقه و از سویی، جدا کردن آداب فقهی از سایر احکام شرعی، مجال دیگری می‌طلبد که در این مقال نمی‌گنجد.

### نتیجه

تفکیک‌های گفته شده میان آداب و اخلاق از سوی اخلاق‌پژوهان و صاحب‌نظران، بر فرض درستی آنها، تنها بر اساس برخی مکاتب و رویکردهای اخلاقی کارگشاست، از این رو نمی‌توان از آنها به عنوان معیاری برای تفکیک آن دو در تمام مکاتب و رویکردها بهره جست. از همین روی، کوشیدیم تا معیاری به دست دهیم که در تمام مکاتب و رویکردهای اخلاقی - از جمله رویکرد قرآنی و روایی - آداب را از اخلاق جدا سازد. بر پایه این معیار، یک گزاره در صورتی اخلاقی است که عدم التزام عملی به آن - در شرایط مورد انتظار از فعل - منمّت موجّه و مستقل داشته باشد و بتوان بر منمّت فعل یا فعل آن مستقلاً دلیل آورد. بر همین پایه، یک گزاره در صورتی در زمره آداب محسوب می‌شود که عدم التزام به آن - در شرایط مورد انتظار از فعل - منمّت موجّه و مستقل نداشته باشد. نیز بر اساس این معیار، اگر در آداب منمّتی

وجود داشته باشد، در حقیقت به اخلاق بلزمی‌گردد و مستقیماً مربوط به آداب نخواهد بود. با این شیوه می‌توان بر پایه تمام مکاتب و رویکردهای اخلاقی، آداب را از اخلاق جدا نمود، هرچند مجزاً یا سهواً هر دو، اخلاق یا آداب نامیده شوند.

### منابع و مآخذ

1. **قرآن کریم**.
2. ابن‌مسکویه، 1384، **تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق**، قم، زاهدی، چ هفتم.
3. ابن‌منظور، 1405 ق، **لسان العرب**، قم، نشر ادب حوزه.
4. پسندیده، عباس، 1386، **پژوهشی در فرهنگ حیا**، قم، دارالحدیث، چ ششم.
5. التهانوی، محمدعلی، 1996 م، **موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم**، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، چ اول.
6. جمعی از نویسندگان، 1385، **کتاب شناخت اخلاق اسلامی**، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ اول.
7. جوادی آملی، عبدالله، 1384، **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، قم، مرکز نشر اسراء، چ چهارم.
8. جوهری، اسماعیل بن حماد، 1407 ق، **الصحاح**، بیروت، دار العلم للملایین، چ چهارم.
9. حسینی دشتی، سید مصطفی، 1376، **معارف و معاریف**، قم، نشر دانش، چ دوم.
10. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی، 1994 م، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر.
11. حکیمی، محمدرضا، 1378، **ادبیات و تعهد در**

- اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ دهم.
12. دهخدا، علی‌اکبر، 1377، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم.
13. دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی، 1383، اخلاق اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چ بیست و سوم.
14. راغب اصفهانی، 1417 ق، الذریعة الی مکارم الشریعة، اصفهان، دانشگاه اصفهان، چ اول.
15. \_\_\_\_\_، 1404 ق، المفردات فی غریب القرآن، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، چ دوم.
16. رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین، 1375، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، چ دوم.
17. سبحانی، جعفر، 1382، حسن و قبح عقلي یا پایه‌های اخلاق جاودان، نگارش ربانی گلپایگانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چ اول.
18. سجادی، جعفر، 1379، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، کوشش، چ چهارم.
19. طباطبایی، سید محمدحسین، 1414 ق، المیزان فی تفسیر القرآن، مدرسین حوزه علمیه قم، چ چهارم.
20. \_\_\_\_\_، 1362، سنن النبی صلی الله علیه و آله، ترجمه و تحقیق محمدهادی فقهی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چ دو.
21. کاشانی، عزالدین محمود بن علی، 1386، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تهران، مؤسسه نشر هما، چ هفتم.
22. غزالی، ابوحامد محمد بن احمد، 2004 م،

- احیاء علوم الدین**، بیروت، دارصادر، چ دوم.
23. فتحعلی خانی، محمد، 1379، **آموزه‌های بنیادین علم اخلاق**، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چ اول.
24. فراهیدی، خلیل بن احمد، 1410 ق، **کتاب العین**، قم، مؤسسه دارالهجره، چ دوم.
25. فرانکنا، ویلیام کی.، 1383، **فلسفه اخلاق**، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه، چ دوم.
26. کلینی، محمد، 1365، **الکافی**، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ چهارم.
27. گروویچ، ژرژ، 1358، **اخلاق نظری و علم آداب**، ترجمه حسن حبیبی، تهران، قلم.
28. مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، 1375، **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، چ اول.
29. مصباح یزدی، محمدتقی، 1381، **فلسفه اخلاق**، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، تهران، چاپ و نشر بین‌الملل، چ اول.
30. \_\_\_\_\_، 1384، **نقد و بررسی مکاتب اخلاقی**، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ اول.
31. مصباح، مجتبی، 1386، **فلسفه اخلاق**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ چهاردهم.
32. مطهری، مرتضی، 1373، **اسلام و مقتضیات زمان**، قم، صدرا، چ نهم.
33. \_\_\_\_\_، 1368، **آشنایی با علوم اسلامی**، قم، صدرا، چ ششم.
34. معین، محمد، 1384، **فرهنگ فارسی (متوسط)**، تهران، امیرکبیر، چ بیست و دوم.



35. نراقی، احمد، بیتا، *معراج السعادة*، تهران، رشیدی.
36. نراقی، محمدمهدی، 1427 ق، *جامع السعادات*، بیروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، چ اول.
37. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، 1387، *اخلاق ناصری*، تهران، بهزاد، چ اول.
38. گنسلر، هری، جی، 1385، *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، ترجمه حمیده بحرینی، تهران، آسمان خیال، نقد قلم، چ اول.
39. Edited by Editorial Committee, 1960, *Encyclopedia of Islam*, Leiden, E.J.Brill, 1st edition.
40. Lawrence C. Becker and Charlotte B. Becker, 2001, *Encyclopedia of Ethics*, New York, Routledge, 2nd edition.





پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښتی  
پرتال جامع علومو انسانی